

چند خط درباره «خسرو شیرین»

پنج خوانِ عشق



محمد صالح سلطانی

قفسه کتاب

✎ عاشقانه‌نوشتن، کار هرکسی نیست. دنیای رازآلود عشق از هر قلمی پذیرایی نمی‌کند و برای ورود به این وادی، اول از همه خود نویسنده باید عاشق باشد و بعد باید بتواند تصویری درست از «عشق» پیش چشم مخاطبش قرار دهد. تصویری که نه عشق را به هوس تقلیل دهد و نه از آن، افسانه‌ای دست‌نیافتنی بسازد. خسرو باباخانی در «خسرو شیرین» ثابت می‌کند یک عاشقانه‌نویس است و می‌تواند با داستان‌پردازی‌هایی ظریف و شیرین از عشق بگوید. رمان جدید آقای نویسنده، کتاب جمع‌وجور و لطیفی است که ماجرای پنج «عاشقیت» یک نوجوان تهرانی ساکن آبادان را روایت می‌کند. عاشقیت‌های خسروی قصه، هرکدام مثل یک «خوان» او را بالا می‌برند و می‌سازند و به اوج می‌فرستند. خسروی این رمان، رستم نوجوانی است که از پنج خوان عشق عبور می‌کند و در انتهای کتاب، آدمِ دیگری است. آدمی برساخته معجزه عشق.

✎ دلبری زیر سایه نخل‌های جنوب

خوزستان، سرزمین داستان است. تاریخ متراکم و سبک زندگی دوست‌داشتنی مردمش، خاک این خطه را برای قصه‌ها حاصلخیز کرده. خسرو باباخانی هم احتمالاً با حُسن استفاده از تجربه زیسته خودش در خوزستان، خسروی این کتاب را از تهران به آبادان برده و ماجراهای عاشقی او را با اسانس لهجه آبادانی و رفیق بازی شیرین جنوبی روایت می‌کند. حال و هوای طنز کتاب، خاصه در فصل‌های ابتدایی، در جغرافیای داستان نشسته و رفتارهای بعضاً اغراق‌شده شخصیت‌های قصه را باورپذیر جلوه می‌دهد. انتخاب شهر محبوب آبادان برای روایت ماجراهای خسرو، تبدیل به امتیاز مثبتی برای کتاب شده و به «خسرو شیرین» برای بردن دلی مخاطب، حسابی کمک کرده.

✎ عاشقانه‌ای در دل تاریخ معاصر

رمان جدید خسرو باباخانی را از یک منظر می‌توانیم رمانی تاریخی بدانیم. خسرو شیرین در کنار داستان‌های عاشقانه‌اش، عملاتاریخ معاصر ایران را از دریچه نگاه یک نوجوان آبادانی روایت می‌کند. روایتی که از روزهای میانی دهه ۵۰ آغاز می‌شود، در عاشقیت دوم کتاب گریزی به حال و هوای فرهنگی عصر پهلوی می‌زند، کمی بعد به مبارزات روزهای پیروزی انقلاب می‌رسد، سری به ستیز گروهک‌های چپ‌گرا با انقلابیون می‌زند و دست‌آخر به روزهای نخست دفاع مقدس منتهی می‌شود. استفاده بجای خسرو باباخانی از رویدادهای تاریخ معاصر ایران، خسرو شیرین را به کتابی فراتر از یک عاشقانه معمولی تبدیل کرده. عشق‌های پی‌درپی راوی، هرکدام در بستری تاریخی، رنگ خاص خودشان را می‌گیرند و جهانی تازه برای خسروی قصه خلق می‌کنند. انگار خسرو شیرین، راوی تاریخ معاصر عشق است.

✎ بزرگ‌شدن با عشق

راوی خسرو شیرین مدام و از هر فصل به فصلی دیگر، در حال تغییر است. عاشقیت‌های او در گذر زمان عمیق‌تر می‌شوند. اگر عشق اول او یک هوس زودگذر است که به شکستی مفتضحانه می‌انجامد، در عوض عشق آخر عشقی فرازمینی است که در سیری شگفت‌انگیز، مخاطب را می‌خکوب می‌کند. خسروی این قصه، پابه‌پای ماجراهایی

که از سر می‌گذرانند بزرگ می‌شود و این، از لحن روایت اول شخصش که در طول کتاب به تکامل می‌رسد روشن است. قهرمان خسرو شیرین با عاشقانه‌هایش رشد می‌کند و بالیدن او، مهم‌ترین اتفاقی است که در طول کتاب می‌افتد. از این منظر، خسرو شاید نمادی از آدم‌های هم‌سن و سال نویسنده کتاب باشد؛ نسلی که نوجوانی‌اش به انقلاب اسلامی ختم شد و در کوره جنگ تحمیلی، به کمال رسید. باباخانی در خسرو شیرین این سیر تکاملی را با روایتی جمع‌وجور، بازنمایی کرده است.

✎ افسوس موقعیت‌های از دست‌رفته

زبان روایی خسرو شیرین ساده است. با حداقل خلاقیت و حداکثر سراسرستی. انتخاب این زبان ساده، به حال و هوای راوی اول شخص قصه می‌آید اما دست‌وپای نویسنده را در خلق فضاهای تازه، بسته است. خسرو شیرین پر از لحظات بکری است که به درستی پرداخته نشده یا به ساده‌ترین شکل ممکن برگزار شده‌اند. برای مثال آنچه در انتهای «عاشقیت سوم» و مواجهه خسرو با «شقایق» رخ می‌دهد، می‌توانست یکی از جذاب‌ترین بخش‌های قصه باشد اما چنان حداقلی و بی‌جزئیات روایت شده که عملاً یک فرصت از دست رفته در کتاب به حساب می‌آید. با مثلاً بخش آخر «عاشقیت پنجم» و چالش‌های متعددی که راوی در آنها گرفتار می‌شود، همگی در چند صفحه خلاصه شده‌اند. خسرو شیرین در خلق موقعیت‌های ناب استادانه عمل می‌کند اما در بسط این موقعیت‌ها عجل است. انگار نویسنده می‌خواسته کتاب را در حداقل صفحات و با حداکثر سرعت به سرانجام برساند و برای همین، از خیر پرداختن به جزئیات بسیار زیادی گذشته است. اغراق نیست اگر بنویسم هر فصلی این کتاب، ظرفیت تبدیل شدن به رمانی مستقل را دارد و در کتاب حاضر، انگار ما خلاصه‌ای از آنچه می‌توانست یک رمان استخوان‌دار باشد را می‌خوانیم.

✎ رمان عاشق‌ها

اگر از برخی اشکالات نگارشی و ویرایشی که حتی در چاپ سوم کتاب هم به چشم می‌خورد صرف‌نظر کنیم و اگر حسرت موقعیت‌های پرداخت‌نشده کتاب را نخوریم، خسرو شیرین یک رمان خوب است. رمانی که قصه‌ای لطیف و ظریف را در بستر یک دهه پرتلاطم تاریخی و در یک شهر جان‌دار دوست‌داشتنی روایت می‌کند. مخاطب خسرو شیرین به راحتی می‌تواند با

خسروی عاشق پیشه کتاب همراه شود. با عاشقانه‌های او بغض کند و اگر دل نازکی داشته باشد، اشک بریزد. خسرو شیرین فصل به فصل بهتر می‌شود و فصل آخرش نه تنها بهترین فصل کتاب است، که مستقلاً می‌تواند یکی از بهترین داستان کوتاه‌های عاشقانه در ادبیات معاصر فارسی باشد. خسرو شیرین را از هر طرف و با هر معیاری که نگاه کنیم، یک رمان خواندنی است. رمانی که می‌تواند تجربه‌ای شیرین برای همه خسروهایی باشد که خاطره جادویی «عشق» را در سینه نگه می‌دارند. ✎

نویسنده:

سامرست موام

ترجمه:

مهرداد نبیلی

انتشارات:

امیر کبیر

۴۱۶ صفحه

۵۵۰۰۰ تومان



محمد علی یزدانیار

قفسه کتاب

✎ مارسل پروست باشاکارش «در جستجوی زمان از دست رفته» اولین کسی نبود که مفهوم اسنوب را وارد ادبیات داستانی کرد اما او بدون شک بزرگترین خالق بود که اسنوبیسم را در دنیای ادبیات نمودی عینی بخشید. اسنوب در معنای

پروستی‌اش به فردی می‌گویند که به هر قیمتی دوست دارد متفاوت، به روز و ویژه باشد. اسنوب‌ها به ظواهر امور بسیار علاقه دارند، در جمع‌های اشرافی و سطح بالا زیاد دیده می‌شوند، به شکل افراطی پیگیر مُد و شرایط روز هستند تا حدی که ممکن است امروز چیزی را بی‌ارزش بدانند که تا دیروز گوهری تابناک می‌پنداشتند. علاقه اسنوب‌ها به هر چیزی، مخصوصاً فرهنگ، هنر و مناسبات اجتماعی ارتباطی مستقیم با حال و هوای زمانه‌شان دارد و آنها چیزی را ارزشمند می‌دانند که در طبقات بالای اجتماعی ارزشمند دانسته شود. ما متأسفانه معادل جامعی

برای عبارت اسنوب در معنای پروستی نداریم اما کلمه «تازه به دوران رسیده» احتمالاً نزدیک‌ترین تعریف به این کلمه باشد.

قدیم‌تر جایی خوانده بودم یک نویسنده انگلیسی کل مجموعه ۴۰۰۰ صفحه‌ای پروست را در ۱۵۰ صفحه خلاصه کرده و هیچ چیزی از قلم نیفتاده است! چیزی شبیه همین را می‌توان درباره «لبه تیغ» نوشته سامرست موام گفت. لبه تیغ قبل از هر چیز و بدون شک از نظر محتوا یک رمان پروستی است، آنقدر که حتی خودش در ابتدای داستان، دانش یکی از شخصیت‌های ماجرا درباره اشراف را با دانش پروست از ایشان قیاس می‌کند. لبه تیغ هم داستان اسنوب‌هاست، داستان کسانی که برایشان ظواهر امور مهم است، دختری عشقش را راه می‌کند چون معتقد است این پسر نمی‌تواند آن سطحی از رفاه را برای زندگی‌شان فراهم آورد که بتواند در هر مهمانی آنچنان که دوست دارد بیوشد و بگردد. مردی در میانه بحران اقتصادی بزرگترین دغدغه‌اش این است که چرا به فلان مهمانی از بهمان آدم مشهور دعوت نشده، یکی دیگر از گرسنگی هم بمیرد باید لباسی فاخر تنش باشد و چند ماجرای دیگر. سامرست موام اسنوبیسم را این بار از عینک یک انگلیسی‌نشانمان می‌دهد، خلاصه، بدون اطناب و مختصر.

قصه پروست قرن نوزدهمی است و ماجرای موام قرن بیستمی. بین ماجرای دو داستان نهایتاً سی‌چهل سال اختلاف وجود دارد اما تغییرات این دوران چنان زیاد است که باید هر یک را متعلق به زمانی دیگر بدانیم. پروست هرچه که به اشراف و اشرافی‌گری نقد داشت، اما اصل ماجرا را می‌پسندید. در نظر موام اما کل این دم و دستگاه یک سر مسخره‌ای بیش نیست، از این منظر زبان موام تند و تیزتر از زبان پروست است و موام از خود پروست هم پروست‌تر است! نکته آخر هم این که در داستان موام می‌توان رویکرد جامعه آمریکای پسا جنگ جهانی اول را به مقوله پیشرفت، توسعه و رشد نظاره کرد.

در مجموع می‌توان گفت اگر حوصله ۴۰۰۰ صفحه مطالعه ندارید یا به هر دلیلی نمی‌توانید پروست بخوانید، با خواندن لبه تیغ همان دنیا را تجربه خواهید کرد. ✎

